

علی اصغر عابدزاده خراسانی

○ محمدحسن صنعتی

۱۱۷

مرحوم علی اصغر عابدزاده خراسانی فرزند مرحوم زین العابدین چراغچی باشی آستانه بود؛ پدری اهل منبر که چون در آستانه مقدسه امام رضا علیه السلام در مشهد خدمت چراغ داشت ملقب به چراغچی باشی آستانه شده بود. عابدزاده نام خانوادگی اش را از نام پدر - زین العابدین - گرفته است.^۱ وی در طول سه دهه منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی با فعالیتی گسترده در حوزه تبلیغ دین و مشارکت در تحرکات سیاسی نیروهای متدین از رجال دینی برجسته و فعال خراسان به شمار می آمده است.^۲

علی اصغر در حدود چهار سالگی، پدر خود را از دست داد. دیگر فرزندان پدر نیز جز خواهر از دست رفتند. کودک با استعداد که در روز نخست ورود به مکتب خانه الفبا را فرا گفته بود، بعد از فوت پدر مکتب را رها کرد تا با کار در سایه عمو و دایی در تأمین معاش خانه مسئولیت برعهده گیرد. اما پس از بالیدن و بزرگ شدن خدمت سربازی را که پشت سر گذاشت، درس خود را ضمن کار از سر گرفت. «دوست نداشتند درس را مایه کسب قرار دهند. یعنی از ناحیه تحصیل^۳ پول بگیرند. دوست داشتند کاسب باشند.»^۴ شغل اصلی مرحوم عابدزاده آینه کاری بود.^۵

کارگاه ساخت این آینه ها که در بیان خانواده و دوستانش «کارخانه» نامیده می شد در مهدیه قرار داشت. دختر مرحوم می گوید: «به یاد دارم که یک دفعه شخصی پرسید حاج آقا شما چرا آینه های کوچک درست می کنید؟ آینه های جیبی و کیفی دیگر کاربرد ندارد، درآمذا نیست.

فرمودند من دوست ندارم در آینه معصیتی شود. مثلاً آقایان ریش تراشی کنند یا خانمها آرایش کنند. دوست دارم کوچک باشد که فقط در جانمازشان بگذارند.»^۶

محمدرضا حکیمی از این آینه‌ها به عنوان «آینه‌های کوچک جیبی با قاب حلبی منقش که در گذشته مرسوم بود» یاد می‌کند.^۷

عابدزاده با خانواده یک روحانی - مرحوم غروی - پیمان وصلت بست و با دختر آنان ازدواج کرد. دختر وی می‌گوید که پدر بزرگم، یعنی پدر مادرم، حاکم شرع بودند به نام آقا شیخ محمد کبیر قوچانی غروی. آن موقع مثل حالا دادگاه نبود و در مشهد قاضی القضاات بودند.^۸ در لباس، ساده می‌پوشیدند و در بند لباس نبودند. شبهایی که به امور مهدیه باید می‌رسیدند و بیشتر وقتشان در مهدیه می‌گذشت وقتی نداشتند که لباسهایشان را عوض کنند. بیشتر هم لباسهایشان را قهوه‌ای انتخاب می‌کردند.^۹ اما در اخلاق و رفتار با خانواده و فرزندان بسیار مراقب بودند. از خصوصیاتشان این بود که هیچ وقت تجسس و پرس و جو نمی‌کردند. مبادا که یک وقت کسی دروغ بگوید و به پایشان نوشته شود.^{۱۰} هیچ موقع به ما دستور نمی‌دادند. می‌پرسیدند: این کار را انجام می‌دهید؟ اگر مهمانی داشتیم می‌پرسیدند مهمان هست. غذا را می‌پزید؟ فرزندان‌شان را «شما» خطاب می‌کردند و از گفتن «تو» پرهیز می‌کردند. رسمی و محترمانه صحبت می‌کردند. اگر سؤالی می‌خواستند بکنند می‌گفتند: التفات فرمودید؟ به طور مرتب و روزانه، حداقل، ساعتی را به خواندن قرآن اختصاص می‌دادند. در حلال و حرام بسیار پای بند و مراقب بودند. تا نمی‌دانستند که چیزی حلال است نمی‌خوردند. به دلیل همین دغدغه هم هدیه‌ای از کسی قبول نمی‌کردند.^{۱۱} همیشه در حال تفکر بودند. بیشتر هم در فکر و اندیشه خدمت به جامعه بودند.^{۱۲}

«علی اصغر زین العابدین چراغچی باشی آستانه معروف به عابدزاده فرزند زین العابدین معروف به ملاعابد»^{۱۳} پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد حوزه علمیه مشهد شد و پس از تحصیل مقدمات، به طور عمده از محضر عالم آگاه و بزرگوار مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی کسب فیض کرد و به این استاد گرانقدر ارادتی عمیق داشت.^{۱۴} وی عملاً فعالیتهای مذهبی و تبلیغی را بر ماندن در حجره و طی مقامات عالی‌ه علمی ترجیح داد.^{۱۵}

بنا به نام چهارده معصوم

گفته می‌شود در خردسالی و نوجوانی پس اندازی برای روز اعزام به خدمت سربازی کنار گذاشته بود. نان سربازخانه را نمی‌خورد چون نمی‌خواست نان دولت را بخورد.^{۱۶} با همین تلقی چند سال بعد به این فکر افتاد که به نام چهارده معصوم علیهم السلام چهارده بنا بسازد که

هم بتوان در آنها بخشی از دروس مدارس دولتی را آموزش داد و هم پایگاهی برای فعالیتهای مذهبی و تبلیغی باشد. حاج علی اصغر عابدیان می گوید: «حاج آقا عابدزاده تمام کارهایی که می کردند ابتکاری بود؛ از جمله چهارده بنا به نام چهارده معصوم که اصلاً در ذهن افراد نبود به ذهنش آمد که این کارها را انجام دهد. آن قدر به احداث این بناها اعتقاد و علاقه داشته که هر چه از عهده خودش بر می آمده مضایقه نمی کرده. طراحی، معماری، عملگی، سرمایه گذاری. از هر چه درآمد «کارخانه» اش بوده خرج خانه برداشته می شده و بقیه صرف بناها می شده.»^{۱۷}

مرحوم عابدزاده اعلام کرده بود: در صورت اتمام ساختمان این چهارده بنا دو بنای دیگر به نام «زینبیه» و «عباسیه» خواهد ساخت، اما عملاً پس از ساختن «مهدیه» در بالا خیابان یا خیابان شیرازی به ساختن این بناها موفق شد: «عسکریه»:، پایین خیابان (خیابان نواب صفوی)، «نقویه»، خیابان امام رضا (ع)، «جوادیه»، خیابان طبرسی، «کازمیه»، بالا خیابان، کوچه زردی، «جعفریه». خیابان شهید شیرودی «باقریه»، خیابان امام رضا (ع)، «سجادیه»، خیابان خواجه ربیع، «حسینیه»، بازار سرشور، «حسینیه»، خیابان آزادی جنوبی، «فاطمیه»، خیابان نواب صفوی، «علویه»، خیابان مطهری جنوبی.^{۱۸} «محمدیه» ساخته نشد چرا که به مرحوم اطلاع داده شده بود که خیری دیگر اقدام به ساخت کرده و «رضویه» را به احترام گنبد و بارگاه امام رضا (ع) در مشهد ساخت.

بناها - اعم از آنکه زمینهایشان واگذاری یا خریداری شده باشد - در مناطق کم تراکم احداث می شد تا بنای مزبور مزاحم همسایه ها نباشد. بلکه همسایه ها با طوع و رغبت در جوار بنا برای خود منزلی احداث کنند و بنا باعث آبادی نقاط خلوت شود و افراد به خاطر بنا سکونت در آن نقطه را انتخاب کنند. «روزی که سجادیه را ساختند، در کوچه حسین باشی در خیابان خواجه ربیع، آنجا مسکونی نبود. علویه که در مطهری شمالی است زمین گندم بود زمانی که مکانش را خریداری کردند.»^{۱۹}

خاطره ای که محمدرضا حکیمی نقل می کند نشان می دهد که مرحوم عابدزاده در احداث این بناها چه شوقی داشته است: «روزی، هنگامی که بنای جوادیه^{۲۰} را در خیابان طبرسی می ساخت برای خداقوتی به دیدارش رفتم. باران نم نم می بارید و هنوز سقف هیچ یک از اتاقها و سالنهای جوادیه ساخته نشده بود. تقریباً همه جا زیر باران بود و همه و خود حاجی مشغول کار بودند. دیدم صندوق چوبی قدیمی بزرگی در قسمتی در زیر باران نهاده بود و درش بسته بود و حاجی گاه گاه می رفت و در صندوق را که بزرگ هم بود بر می داشت و سری می زد. نزدیک رفتم، دیدم داخل صندوق، قابلمه ای بزرگ روی چراغ خوراک پزی قرار دارد. حاجی گفت: برای بناها و عمله ها نهار آماده می کنم و امروز آبگوشت می پزم که وقتی دست از کار کشیدند غذای آماده داشته باشند.

این صندوق را هم تهیه کرده‌ام که روزهای بارانی کار پختن غذا و درست کردن چای برای بناها و عمله‌ها مشکل نباشد هر دو را در داخل همین صندوق درست می‌کنم...»^{۲۱}

دقت و دلسوزی مرحوم عابدزاده در تربیت دینی و رفاه نسبی دانش‌آموزان این بناهای مذهبی و آموزشی، گاه از دقت و دلسوزی خانواده‌ها نیز فراتر می‌رفت: «به بنای عسکریه رفتم. از مرحوم کربلایی رجب خیاط^{۲۲} پرسیدم حاجی کجاست؟ گفت: در حوضخانه. زمستان بود. از پله‌ها پایین رفتم. دیدم چند خمیره رویی، روی چند چراغ پریموس - از وسایل پخت و پز آن روزها - گذاشته و مشغول گرم کردن آب است. سلام کردم و گفتم: حاج آقا چکار می‌کنید؟ گفت: بچه‌های کلاسهای عسکریه را^{۲۳} به طهارت و وضو عادت داده‌ایم. می‌ترسم سرما و آب سرد باعث شود زمستان در طهارت و نماز سستی کنند و برخی ترک کنند. در حدود ۲۰ تا آفتابه رویی کوچک تمیز - یک سوم آفتابه‌های معمولی - هم در کنار دیوار چیده بود. گفت: اینها را هم سفارش داده‌ام ساخته‌اند تا کار تطهیر و وضو و نماز بچه‌ها آسان‌تر باشد و موجب تبلی و ترک نشود.»^{۲۴}

مهدیه

صمیمیت مرحوم عابدزاده با بناها زبانزد بود. روی همان خاکهای بنایی با عمله و بناها سبب زمینی آب‌پز می‌خورند.^{۲۵} خودشان هم به کار کردن خیلی علاقه مند بودند؛ آن قدر در آفتاب کار می‌کردند که صورتشان و دستهایشان هم رنگ عمامه سرشان شده بود یعنی کسی باور نمی‌کرد که حاج آقا سفید باشد مگر در ایام حج که ایشان را می‌دیدند، انگار این سر و دست مربوط به این بدن نیست.

علاقه آن مرحوم به کارگران بویژه آنهایی که بی‌سواد مانده بودند و وضعیت فعلی آنها، گذشته همراه با سختی و کار و درس نخواندن ایشان را به خاطر ایشان می‌آورد - باعث شده بود تا کلاسهای مهدیه را شبانه برگزار کنند تا کارگران و کاسبها روزها به کسب و کارشان برسند و شب درس بخوانند.^{۲۶}

مرحوم عابدزاده با سرمایه شخصی اقدام به ساخت بنای مهدیه در کوچه شمالی باغ نادری کرد؛^{۲۷} در حالی که به دلیل شرایط خاص اقتصادی مجبور بود در بخشی از مهدیه زندگی کند: در حیاط پشتی مهدیه زندگی می‌کردیم. حالت اندرونی و بیرونی و در داشتیم که به سالن باز می‌شد.^{۲۸}

ایده ساخت مهدیه در جوانی به ذهن‌شان خطور کرد: «این طور که من تاریخ بنای مهدیه را با سن پدرم مقایسه کردم می‌بینم ایشون حدود ۲۹ یا سی ساله بودند که زمین مهدیه را خریدند و ساختند.»^{۲۹} و پس از ساخت مهدیه بیش از گذشته در اندیشه آخرت بودند: «مهدیه را که ساختند

سردایی هم جلو پله‌ها برای خودشان ساختند که الآن هم مقبره‌شان همان جاست. من بچه بودم. به یاد دارم که نیمه‌های شب به آن سرداب می‌رفتند و مقوایی زیر پایشان می‌انداختند. شالی را که می‌بستند باز می‌کردند و دور گردنشان می‌انداختند و نماز می‌خواندند تا نزدیک‌های صبح.»^{۳۰}

بناهای مهدیه که بعدها در تهران و جاهای دیگر ساخته شد با الهام از اقدام حاج علی اصغر عابدزاده خراسانی و بنای مهدیه او بود.^{۳۱} «یک مهدیه حاج آقا در نیشابور ساخته بودند همراه حاج آقا معمار که از متدینین و متمولین خیر نیشابور بود و آمده بودند و اینجا را دیده بودند. مهدیه تهران را هم حاج آقا کافی با الگو برداری از مهدیه مشهد ساخته بودند.»^{۳۲}

در این بنا شبها کلاسهای درس عربی دایر بود تا کسانی که می‌خواهند از ادبیات عرب و زبان قرآن کریم آگاه شوند و روزها فرصتی ندارند شبها حاضر شوند و به تحصیل پردازند، که چنین هم بود و بسیاری در آنجا عربی آموختند.^{۳۳}

در بنای مهدیه مراسم مذهبی نیز برگزار می‌شد، از جمله مجلس عزاداری ایام عاشورا - عصرها - که مردم بسیاری از طبقات مختلف در آن شرکت می‌کردند و بسیار باشکوه و با عظمت برگزار می‌شد و خود حاجی عابدزاده که منبری و سخنوری توانا نیز بود به منبر می‌رفت و موعظه می‌کرد و گاه مرحوم مغفور حاج عبدالرضا غنیان^{۳۴}، از برجسته‌ترین اعضای انجمن پیروان قرآن و از یاران نزدیک حاجی عابدزاده، با صوتی خوش و با وقاری خاص به خواندن مرثیه می‌پرداخت. شبهای شنبه نیز جلسه‌ای در مهدیه برپا بود که حاجی عابدزاده خود در آن جلسه سخن رانی مختصری می‌کرد.^{۳۵}

مشهورترین مراسم مذهبی که در بنای مهدیه برگزار می‌شد و آوازه‌ای وسیع نیز داشت جشن باشکوه نیمه شعبان بود. اعضای انجمن پیروان قرآن شاید بیش از یک ماه برای آماده‌سازی مهدیه تلاش می‌کردند و این بنای بزرگ را از دهه و وسیع کوچکی که به خیابان متصل بود تا انتهای مهدیه که مسیری طولانی بود به صورتی مجلل و به سبک چراغانیهای سنتی و با طاق نصرت و انواع تزیینات می‌آراستند و با پخش دعوت‌نامه‌هایی زیبا، طبقات مختلف مردم به این جشن عظیم دعوت می‌شدند. پذیرایی در چندین نوبت - با کیفیت و بسیار محترمانه - انجام می‌یافت و از عصر روز چهاردهم شعبان آغاز می‌شد. سپس شب عید بعد از نماز و روز نیمه شعبان، صبح و عصر و شب و به همین ترتیب تا چندین نوبت. در هر نوبت طبق دعوت‌نامه‌هایی که توزیع شده بود یک صنف از مردم شرکت می‌کردند: فرهنگیان، دانش‌آموزان دبستانها و دبیرستانها، روحانیون، بازاریان، ارتشیان، کارمندان، ورزشکاران. ضمن پذیرایی، سرودهای مذهبی بسیار زیبا توسط نوجوانان خوانده می‌شد. از جمله مریبان این دانش‌آموزان سرودخوان دبیر فاضل و متعهد، شهید حسین آستانه پرست بود.^{۳۶}

در بنای «مهدیه» گاه گاه - در اوقات مناسب - اطعام نیز می‌شد. همچنین گاه به محرومان اعانه‌هایی داده می‌شد.^{۳۷} شاید با همین ملاحظه بود که مرحوم به احداث بناهای خیریه در محلات مستضعف نشین تمایل بیشتری نشان می‌داد.

اما این بناها از جمله مهدیه در کنار کارکردهای مذهبی، کارکردهای سیاسی نیز پیدا می‌کرد. به هنگام آغاز نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری مرحوم آیت‌الله کاشانی (م: ۱۳۴۰ ش) و مرحوم دکتر محمد مصدق (م: ۱۳۴۶ ش)، بنای مهدیه مرکز فعالیتهای بسیار گسترده و مؤثر گشت. این نهضت در مشهد مقدس به طور عمده از مسجد گوهرشاد آغاز شد و به وسیله روحانیون قوام یافت و سپس «جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی» تشکیل گردید و بسیاری از هیئت‌های مذهبی و انجمنها و جمعیتها در این ائتلاف شرکت کردند و بنای مهدیه با درخششی خاص مرکز این نهضت بزرگ در خراسان بود.^{۳۸}

چنان که گذشت در این بناها مجموعه‌ای از فعالیتهای اجتماعی، خیریه، قرآنی، مذهبی، سیاسی و آموزشی توأمان صورت می‌گرفت. در همان حال که شبها در مهدیه کلاس‌هایی برای بزرگسالان دایر می‌شد، دوره‌های روزانه آموزشی در بناهایی چون فاطمیه برای دختران و در عسکریه و حسینیه برای پسران دایر می‌شد. فرزندان مرحوم عابدزاده مقطع ابتدایی را در همین مراکز گذرانده‌اند: «ما خیلی سنی نداشتیم. ما هم از شروع فاطمیه شرکت کردیم. برادرهایمان تحصیلات ابتدایی‌شان را در مدرسه مرحوم پدرم در عسکریه و حسینیه تحصیل کردند.»^{۳۹} دروس این مدارس زیر نظر مرحوم عابدزاده اداره می‌شد.^{۴۰} گفته می‌شود که پنج هزار دانش‌آموز هم‌زمان در این مدارس تحصیل می‌کرده‌اند.^{۴۱} در توضیح فعالیتهای فاطمیه، شعبه بانوان انجمن پیروان قرآن، فاطمه عابدزاده دختر علی اصغر عابدزاده می‌گوید: «گروهی بودند که واقعاً با چادر و حجاب و اسلام اصلاً آشنا نبودند. وقتی شنیدند که بنایی در مشهد به نام حضرت زهرا سلام‌الله علیها فعالیت قرآنی شروع کرده و قرآن را به سبک نوین تدریس می‌کنند و خانمی هستند [خانم رنجبر] که فرهنگی هستند و آنجا مکتب خانه نیست، قرآن را به سبک جدید تدریس می‌کنند خیلی جذب فاطمیه شدند، انگار قرآن از مکتب خانه‌ها به مدرسه کشیده شد. اینها همه چادری شدند. دختران و بچه‌هایشان را چادری کردند و در مشهد یک جهش پیدا شد.»^{۴۲}

انجمن پیروان قرآن

یکی از تشکلهایی که مرحوم علی اصغر عابدزاده تأسیس کرد، انجمن پیروان قرآن بود که در سالهای فعالیتش رونق زیادی داشت و شمار زیادی از جوانان علاقه‌مند به مسائل سیاسی را به خود جذب کرده بود.^{۴۳} بنا به آنچه در سند مورخ ۳۳/۱۱/۹ شماره ۱۵۸۱۰/رکن ۲/وزارت



دفاع ملی، ستاد لشکر ۸ خراسان به رکن ۲ تهران، ریاست ستاد ارتش آمده، انجمن پیروان قرآن در سال ۱۳۱۹ ش تأسیس شده است: «[عابدزاده] انجمن پیروان قرآن را تشکیل و امسال چهاردهمین سال تأسیس انجمن مزبور می باشد.» و گفته شده است شروع جدی فعالیت این انجمن از حدود ۱۳۲۴ ش بوده است: «او فعالیتهايش را از سالهای ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ ابتدا از تشکیل دسته‌های سینه زنی شروع کرد. پس از مدتی برای ارتقای فعالیتهايش و متدین کردن جوانان، به تحصیل عربی پرداخت و بالاخره در سال ۱۳۲۴ ه. ش. انجمن پیروان قرآن را

۱۲۳

تأسیس نمود.»^{۴۴} محمدرضا حکیمی همین دوره را زمان تأسیس انجمنی دینی به نام انجمن پیروان قرآن می داند که تا حدود شصت شعبه^{۴۵} و بنا به سندی از اسناد ساواک تا حدود نود شعبه گسترش یافت: «در حدود نود حوزه در نقاط مختلف شهر مشهد تشکیل و افراد هر حوزه هفته‌ای یک شب دور یکدیگر جمع و به خواندن روضه و موعظه وقت می گذرانند.»^{۴۶} رسول جعفریان؛ هم‌ردیف مرحوم محمدتقی شریعتی از چهره فعالی یاد می کند که فعالیتهايش بیشتر جنبه هیئتی داشته است: مرحوم علی اصغر عابدزاده (۱۲۹۰ - ۱۳۶۵ ش) که انجمن پیروان قرآن را تأسیس کرد. مدارس و حسینیه‌ها و دیگر مراکز مذهبی تأسیس شده توسط وی اغلب تا به امروز فعال هستند و در گوشه و کنار شهر مشهد تابلوی انجمن پیروان قرآن دیده می شود.^{۴۷}

فعالیتهایی که به همت اعضای این انجمن در مناسبتهای مذهبی و در بناهای خیریه منسوب به معصومین علیهم السلام انجام می شد، نقش تعیین کننده‌ای در تغییر فضای معنوی مشهد داشت. «هر سال دکور عوض می شد. اصلاً مشهد بود و این بناها و این مراسم و این ایام. یک حال و هوای دیگری داشت.»^{۴۸}

مرحوم عابدزاده در قالب همین انجمن زنجیره‌ای و ذیل هیئتهای مؤتلفه اسلامی علیه بهائیت نیز فعالیت می کرد.^{۴۹}

در این بین روحیات مثبت و مردمداری مرحوم عابدزاده باعث می شد تا وی و جاهدت و نفوذ رأی اجتماعی پیدا کند. به عنوان نمونه وی علاوه بر آنکه برای جوانان کلاسهای درس تا پنجم

ابتدایی ترتیب داده بود و به آنان خواندن و نوشتن و قرآن و دعا می آموخت ، با استفاده از آشناییها و ارتباطاتش با اهل بازار و صنوف ، جوانان را راهی بازار کار می کرد.^{۵۰} البته اقدامات وی مخالف هم داشت . در بیوگرافی - تنظیم شده در اداره یکم از اداره کل سوم ساواک - در خصوص عابدزاده ، از کسانی یاد می شود که به شکل گیری جمعیت‌های وابسته به عابدزاده - از جمله انجمن پیروان قرآن - خوشبین نیستند و «با بدبینی یاد می کنند.»: «یکی دو نفر از روحانیون بالاخص آیت الله حاجی میرزا احمد خراسانی [کفایی] و چند تن اطرافیان ایشان.»^{۵۱} و این البته طبیعی به نظر می رسد؛ چرا که در مشهد آن دسته از هیئت‌های مذهبی که تحت سرپرستی حاج میرزا احمد کفایی [خراسانی] قرار نداشتند و از عملکرد آنان ناراضی بودند به تشکیل اجتماعاتی به نام انجمن اهتمام ورزیدند. از میان این انجمنها ، انجمن پیروان قرآن از وسعت و اهمیت بیشتری برخوردار بود و در دوره‌ای از فعالیت‌های سیاسی (نهضت ملی نفت) ارتباط تنگاتنگی با کانون نشر حقایق اسلامی داشت . این انجمن از جمعیت‌های مذهبی بود که به صورت خودجوش و با همت آقای علی اصغر عابدزاده تأسیس گردید.^{۵۲}

عابدزاده و سیاست

۱۲۴

در ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ با بالا رفتن پرچم ایران در پالایشگاه نفت آبادان ، هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران متشکل از پنج نفر به ریاست مهدی بازرگان وارد آبادان شد تا تشریفات خلع ید را انجام دهند و اموال شرکت نفت را تحویل بگیرند. اما مقامات شرکت سابق نفت حاضر به همکاری نشدند. در واقع انگلستان به مخالفت با خلع ید برخاست و در پی آن با مراجعه به دیوان داوری بین المللی لاهه ، رأی آن را به نفع خود یعنی ابطال خلع ید تغییر داد. پیرو این اقدام انگلیس و رأی دیوان لاهه ، میتینگ از سوی جمعیت‌های ملی - مذهبی مشهد از جمله کانون نشر حقایق اسلامی برگزار شد. در این میتینگ نطق افتتاحیه را محمدتقی شریعتی^{۵۳} ایراد کرد. قرائت کلام الله مجید زیر نظر عابدزاده و سپس سخن رانی حاج شیخ محمود حلبی انجام شد و در نهایت قطع نامه‌ای چهارده ماده‌ای به تصویب حضار رسید. مرحوم عابدزاده به نمایندگی از انجمن پیروان قرآن این قطع نامه را امضا کرده است :

۱- تفر و انزجار شدید خود را از دخالت نابه جای دیوان لاهه و هر مقام خارجی در موضوع ملی شدن صنعت نفت که نشانه بارز اعمال حق حاکمیت ملی ما می باشد ابراز می داریم .

۲- استقامت و پایداری شجاعانه دولت جناب آقای دکتر مصدق را در احقاق حق ملت ایران و کوتاه کردن دست بیگانگان ، تمجید و تأکید می نمایم .

۳- به امر پیشوای روحانی و محبوب مسلمانان جهان ، حضرت آیت الله کاشانی برای جانبازی

و هر نوع فداکاری حاضر و آماده می‌باشیم.

۴- ضمن اظهار تنفر از تبلیغات بی ارزش رادیو لندن و بلندگوهای شرکت سابق نفت، مراتب امتنان و تشکر خود را از ملت‌های آزاد جهان بویژه ملل اسلامی و شخصیت‌هایی که قیام مردانه ملت ما را ستوده و پشتیبانی کرده‌اند ابراز می‌داریم.^{۵۴}

رهبر جمهوری اسلامی ایران آیت‌الله خامنه‌ای مردمی بودن عابدزاده را عامل تبدیل شدن وی به قطب عامه در نهضت ملی نفت می‌داند: «عابدزاده در جریان نهضت چون آدم مردم‌داری بود دست جمع آوری مردمی اش خیلی قوی بود. از شریعتی و حلبی قوی‌تر بود. بیشترین اجتماعات در مرکز تبلیغات ایشان انجام می‌گرفت که بنایی بود به نام مهدیه و آنجا اجتماعات عظیمی بود. یادم هست در جریان خلع پد انگلیس در مهدیه جمعیت کثیری جمع شد.»^{۵۵}

تبلیغات مذهبی عابدزاده هم ساده بود. پیروانش تا زمانی که آگاهی مذهبی شان از حدّ تعالیم وی فراتی نمی‌رفت همچنان در دستگاه او باقی می‌ماندند. بیشتر این نیروها از نیروهای مخلص و ساده‌ای بودند که پیش‌تر در هیئت‌های مذهبی به رهبری کفای فعالیت می‌کردند. اما پس از مدتی سرخورده شده جذب خلوص و تدین عابدزاده می‌شدند.^{۵۶}

۱۲۵

آیت‌الله خامنه‌ای درباره عابدزاده می‌گوید: حاجی عابدزاده مردی بازاری بود که تشکیلات تبلیغاتی بسیار وسیعی را در مشهد به وجود آورده بود. او بسیار با همت، پراراده و با جریزه بود. مختصر سوادى شاید تا شرح لمعه داشت و مقداری عربی نیز می‌دانست. بیان خیلی خوبی داشت و منبر می‌رفت. عامه مردم و عوام خیلی از او خوششان می‌آمد.^{۵۷} اما نکته آن بود که خلوص و دیانت عابدزاده به تنهایی پاسخ‌گوی نیاز زمانه و علاقه‌مندانش نبود و شور و احساس خالصانه، خلأ ایدئولوژی را پر نمی‌کرد. بنابراین پس از مدتی افراد از انجمن پیروان قرآن و عابدزاده دور شده به جریان‌های دیگری همچون کانون نشر حقایق اسلامی متمایل می‌شدند. وی تا مدت‌ها - از ابتدا تا نهضت ملی نفت - اعضای خود را از ورود به کانون منع می‌کرد. با وجود این تعداد قابل ملاحظه‌ای از اعضای اولیه کانون را افرادی تشکیل می‌دادند که قبل از آن در انجمن به فعالیت مشغول بودند.^{۵۸}

در آذرماه ۱۳۳۰ جمعیت‌های مذهبی به این نتیجه رسیدند که باید با یکدیگر ائتلاف کنند. در پنجم آذر ۱۳۳۰ روزنامه خراسان در مقاله‌ای با عنوان ائتلاف جمعیت‌های مذهبی نوید این اتحاد را به مردم خراسان داد. این ائتلاف به کمک افرادی شکل می‌گرفت که با سه طیف مهم در جمعیت‌های مذهبی یعنی کانون نشر حقایق اسلامی، انجمن پیروان قرآن و حوزه علمیه ارتباط نزدیک داشتند. در نتیجه این ائتلاف، سه شخصیت بارز در رأس قرار می‌گرفتند. آن سه به گفته آیت‌الله خامنه‌ای، عابدزاده، حلبی و [محمدتقی] شریعتی نماینده سه قشر بازاری، روحانی و

روشنفکر بودند.^{۵۹}

در این بین عابدزاده ظاهری داشت که معدل روحانیون و غیرروحانیون به نظر می‌آمد. طاهر احمدزاده^{۶۰} می‌گوید: «حاجی عابدزاده نه مثل ما و نه مثل یک روحانی لباس می‌پوشید. اغلب او یک شال سبز^{۶۱} به سر می‌بست و یک قبا و کفش معمولی می‌پوشید. به هنگام صحبت کردن با همان لحن و تیپ اصناف و با لهجه مشهدی معمولی صحبت می‌کرد.^{۶۲} او هم از حیث ظاهر و هم از نظر ارتباطات اجتماعی در سه راهی قرار داشت که سه گروه روحانیت، بازار و استادان و معلمین از آن می‌گذشتند. شاید به همان دلیل هم، مدرسه نواب - پایگاه روحانیت - و کانون نشر حقایق اسلامی یا انجمن تبلیغات اسلامی^{۶۳} - پایگاه دانشگاهیان و روشنفکران - برای مرکزیت جمعیت مؤتلفه مشهد مناسب تشخیص داده نشد اما همه مهدیه مرحوم عابدزاده را به این منظور برگزیدند.»

حیدر رحیم پور از غدی^{۶۴} در مرور خاطرات آن روزها می‌گوید: «شیخ محمود [حلی] گفت مکان جمعیت مؤتلفه، مدرسه نواب باشد. کانون یک خرده روی آخوندها حساسیت داشت. انجمن تبلیغات اسلامی گفت جای ما [مکان ما] هر سه نپذیرفتیم. خیلی تئوریک شده بودند. ما فعالیت کردیم و بالاخره مرکز مؤتلفه اسلامی را در مهدیه قرار دادیم.^{۶۵} اما این ائتلاف دیری نپایید. عابدزاده معتقد بود اگر مصدق برود همه چیز از دست می‌رود و اگر بماند همه چیز می‌ماند. محمدتقی شریعتی نیز به مصدق گرایش داشت اما شیخ محمود حلی به سمت آیت‌الله کاشانی گرایش یافت. کم کم جمعیت مؤتلفه به شکل صوری درآمد.»^{۶۶}

۱۲۶

تا وقتی که این ائتلاف برقرار بود حرکت‌های تعیین‌کننده‌ای در حمایت از نهضت ملی نفت ترتیب می‌یافت. دی ماه ۱۳۳۰: «یک راه‌پیمایی در حمایت از دولت به خاطر قطع رابطه با انگلستان تشکیل دادیم که حاجی عابدزاده سازماندهی‌اش را قبول کرد. آن زمان برق نبود. عابدزاده اعلام کرد که تمام کسبه شهر که به طور مستقیم و غیرمستقیم از طریق انجمنها و غیرانجمنهایی که این ائتلاف را به وجود آورده بودند و طرفدار نهضت ملی هم بودند مغازه‌ها را بعد از نماز ببندند و با چراغ توری به مهدیه بیایند و کسانی هم که در خانه‌ها هستند با چراغ توری بیایند. جمعیت آمدند. یک مرتبه بالا خیابان یکپارچه چراغ شد.»^{۶۷}

محبوبیت عابدزاده - لااقل بین صنف - تا آنجا پیش می‌رود که در عداد کاندیداهای آنان برای ورود به مجلس شورای ملی قرار می‌گیرد اما با ورود و ماندن در عرصه انتخابات دوره هفدهم موافقت نمی‌کند.^{۶۸} وی در تاریخ ۱۳۳۰/۱۰/۲۰ سخن‌ران^{۶۹} میتینگ است که «درباره تعیین وکلای صالح که به درد دولت و ملت خواهند خورد و مبارزه با وکلای تحمیلی و ناصالح که منظور آنان جز جاه‌طلبی و اجرای مقاصد بیگانگان نمی‌باشد و توصیه برای خرید قرضه ملی» در صحن نو برگزار می‌شود: «قطع نامه میتینگ را مبنی بر پشتیبانی از دولت ملی آقای دکتر

مصدق و منویات آیت الله کاشانی و اجرای انتخابات آزاد و مبارزه با وکلای قلابی و تحمیلی قرائت و میتینگ با نظم و آرامش خاتمه گردید.^{۷۰} وی یک بار دیگر همین نقش را در میتینگ مورخ ۳۱/۲/۵ برعهده داشت که از طرف جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی در صحن نو برگزار شد: «آقای حاجی عابدزاده مختصر بیاناتی درباره تعیین وکیل صالح نموده و میتینگ با دعا و آرامش خاتمه یافت.»^{۷۱} این حرکت برای انتخاب نمایندگان صالح و تشکیل مجلسی ملی و مردمی ادامه می‌یابد: «قبل از ظهر ۱۳۳۱/۲/۱۲ در میتینگ جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی در صحن [حاجی عابدزاده طی سخنانی می‌گوید: اگر وکیل ما یعنی وکیل ملت انتخاب نشود ما عده با شناسنامه به تهران می‌رویم و در جلو بهارستان به گوش دنیا می‌رسانیم که وکلای ما اینها نمی‌باشند و تعطیل عمومی خواهیم کرد.»^{۷۲}

مهدیه مرحوم عابدزاده نیز در آن روزها محل اجتماع مردمی نگران از تقلب در برگزاری انتخابات مجلس است: «در اجتماع هزار نفری مهدیه طبق گزارش واصله لیلۀ ۳۱/۲/۱۵ از ساعت ۱۹ به تحریک یک عده در حدود هزار نفر از طبقات مختلف در بنای مهدیه تجمع نموده و هر یک نسبت به وضع اخذ آرا و ورود دهاتیا در شهر و تقلبات منتفدین سخنانی می‌گفتند. آقای حاجی عابدزاده مدیر انجمن پیروان قرآن مفاد سخنان آنان را به سمع آقای فرماندار رسانیده ایشان آنها را به نظم و آرامش دعوت و بیانات آنان را سوء تفاهم پنداشته، بیان داشتند دهاتیا تا ۶ کیلومتری شهر حق رأی دادن در شهر را دارند.»^{۷۳}

مأموران دولتی گویا با توجه به گرایش کاندیداها مایل نبوده‌اند انتخابات برگزار شود و عابدزاده برای رأی دادن مردم تلاش می‌کرده است: «آقای حاجی عابدزاده مدیر انجمن پیروان قرآن که از سران جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی می‌باشد به اتفاق چند نفر در ساعت ۱۷ روز ۳۱/۲/۱۴ به بازار بزرگ وارد شده کسبه بازار را وادار به بستن دکاکین خود و رفتن برای رأی دادن نموده، مشارالیه با اتومبیل در فلکۀ اطراف صحن مشغول میتینگ و تبلیغات بوده و در جلو بازار به یکی از مغازه‌ها رفته مشغول سخن رانی شده سپس با اشخاص متفرق بنای داد و فریاد گذارده که دکاکین خود را ببندید و برای رأی دادن به حوزه‌های انتخاباتی مراجعه نمایید. سپس عده مزبور که تعطیل نموده بودند اجتماع به طوری که عبور و سائط نقلیه قطع شده، و حالت تشنجی در جمعیت ایجاد و با نصاب لازم کلاتر متفرق و دکاکین را باز و مشغول کسب شدند.»^{۷۴}

در آن چند ماه تلاش‌های عابدزاده در حمایت از دولت مصدق ادامه داشت. در گزارش شماره ۳۵۶۶ به تاریخ ۳۱/۵/۵ - از سوی معاون شهربانی خراسان - چنین آمده: [عابدزاده] برای شب دوشنبه تمام سران جمعیتها و اصناف را دعوت نمود که [برای امضای طومار به طرفداری از دولت مصدق] در مهدیه مرکز انجمن پیروان قرآن تجمع نمایند.^{۷۵} این در حالی بود که آن مرحوم در قوت

تشخیص سیاسی اش تردید داشت.» محمدرضا حکیمی در خاطرات آن روزها می نویسد: «من سر شب یکشنبه (شنبه شب) که فردا روز فراندوم [و تظاهرات و اعتراضهای عمومی برای عزل قوام از نخست وزیری] بود (تابستان ۱۳۳۱) وارد مهدیه شدم. من (متولد ۱۳۱۴ ش. ۰) در آن اوقات هنوز خیلی جوان بودم لیکن وارد مسائل جامعه و دین و سیاست بودم. دیدم رفقای مختلف جمع اند و هر کدام گله گله ایستاده مشغول گفتگو هستند و حاجی به نوعی مضطرب است. گفت: رفقا همه اصرار دارند که من هم در این فراندوم و ساماندهی به آن شرکت کنم، نظر شما چیست؟ گفتم: به این صورت که شما از من نظر خواهی می کنید که شرکت بکنم یا نه، و وضعیت هم از حساسیت خاصی برخوردار است باید مطالعه و فکر بیشتری بکنم. گفت: هنوز تا صبح وقت هست. شما الآن بروید و منابع لازم را از اشخاص و روزنامه ها مورد استفاده قرار دهید و نتیجه را به من اعلام کنید. گفتم: وعده، صبح، اول آفتاب. آن شب رفتم و بعضی را دیدم و مطالبی را در نفی و اثبات در روزنامه های مختلف زیر و رو کردم که تا نزدیک آفتاب به طول انجامید. لیکن به نتیجه مثبت رسیدم. نماز صبح را خواندم و روانه مهدیه شدم. تازه آفتاب زده بود که رسیدم. حاجی از دور خندان رو به من آمد، گفت چه شد؟ گفتم: شرکت کنید، هیچ محذوری ندارد بلکه لازم است. گفت: رفقا هم مرا قانع کردند و تردیدهایم از بین رفت و خوشحالم که شما هم به همین نتیجه رسیده اید.»^{۷۶}

۱۲۸

عابدزاده یکی - دو روز پس از آن که دولت سه - چهار روزه قوام سقوط می کند و مصدق دوباره به قدرت باز می گردد در تهران با دکتر مصدق و آیت الله کاشانی ملاقات می کند. وی که هم زمان، با قیام سی تیر در تهران، روز یکشنبه همراه محمدتقی شریعتی و شیخ محمود حلبی در میدان شهدای مشهد سخن رانی کرده بود،^{۷۷} بلافاصله خود را به تهران رسانده بود تا حمایت مشهدها و اهالی بعضی شهرستانهای استان را به اطلاع رهبران نهضت برساند؛ و عصر روز ۳/۵/۳۱ از تهران برمی گشت «در حدود بیست اتوبوس از طرف جمعیت های مؤتلفه اسلامی برای استقبال آقای حاجی عابدزاده بانی انجمن پیروان قرآن به خواجه اباصلت رفته ساعت ۱۹ آقای عابدزاده وارد و به اتفاق به صحن مطهر مشرف [شدند] آقای عابدزاده اظهار کردند که من جریان این استان را به حضور جناب آقای دکتر مصدق و آقای آیت الله کاشانی عرض کردم و آقای نخست وزیر وعده مساعدت به درخواستهای ما دادند.»^{۷۸}

حمایتهای عابدزاده از مصدق و کاشانی در حالی صورت می گرفت که پشتیبانی خود را از نیروهای نسبتاً مستقلی چون مرحوم نواب صفوی که چندان با شیوه های سیاسی در مبارزه میانه ای نداشته، مبارزه قهری و مسلحانه را کارآتر و ضرور می دانستند، آشکارا نشان می دادند. مثلاً پس از آنکه مرحوم سیدمجتبی نواب صفوی رهبر فداییان اسلام در آخرین روزهای بهمن ۱۳۳۱ از زندان مرکز^{۷۹} آزاد می شود ساعت ۱۲ ظهر روز ۲۱/۱۱/۳۱ از طرف مبارزین

اسلام که مرحوم عابدزاده نیز از رهبران آنان بود، به شکرانهٔ این آزادی با صدور آگهی قبلی در بنای مهدیه ششصد نفر اطعام می‌شوند.^{۸۰}

مرحوم نواب صفوی - پس از آزادی - با جمعی از یارانش به مشهد مشرف می‌شود و در جلساتی برای سخن رانی و ملاقات با مردم در سالن مهدیه متعلق به انجمن پیروان قرآن مرحوم حاجی عابدزاده شرکت می‌کند؛^{۸۱} در حالی که دستگاههای اطلاعاتی رژیم شاه به دقت او را زیر نظر داشتند: «طبق اطلاع واصله روز سه‌شنبه هیجدهم فروردین آقای نواب صفوی رهبر فداییان اسلام به اتفاق عده‌ای به طرف مشهد حرکت [می‌]نمایند و عصر روز جمعه ۲۵ رجب که مصادف با روز شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌باشد وارد خواهد شد و در این مورد از طرف مبارزین اسلام مشهد برای اطلاع عامه آگهی گردیده است و تشریفاتی هم برای او [در] بعضی قسمتهای مذهبی به عمل خواهد آمد.»^{۸۲} بنا به گزارشها روز جمعه ۲۱ فروردین ۳۲: «حدود ساعت ۱۷ آقای نواب صفوی و عده‌ای که در حدود سی نفر با کلاه پوستی بودند به خواجه اباصلت وارد، ابتدا آقایان حاجی عابدزاده بانی مهدیه و مدیر انجمن پیروان قرآن و سیدعباس شجاع قصاب خیرمقدم گفته و آقای نواب صفوی ضمن تشکر از جمعیت اظهار نموده: انتظار ما از شما جوانان مبارز این است که همیشه پیشقدم بوده تا ما بتوانیم به نحو احسن به مبارزات سرسخت خود ادامه دهیم.»^{۸۳}

نواب پس از زیارت از در فلکه شمالی خارج می‌شود و با ماشین به مهدیه عابدزاده می‌رود و پس از پذیرایی توسط مرحوم عابدزاده در سالن مهدیه دعوت عابدزاده را برای صرف شام می‌پذیرد و ساعت ۹/۳۰ به منزل وی می‌رود.^{۸۴}

متن اعلامیهٔ بدون تاریخی که با توجه به اشاره به واقعهٔ قتل افشارطوس رئیس شهربانی دولت مصدق^{۸۵} پس از ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ صادر شده که با توجه به تجلیل از خاطره قهرمانی انقلاب سی‌ام تیر ممکن است در سالگرد واقعه یعنی ۳۱ تیر ۱۳۳۲ صادر شده باشد و به امضای عابدزاده از طرف انجمن پیروان قرآن و چند تن دیگر رسیده نشان می‌دهد که وی همچنان آمادهٔ حمایت توأمان از نیروهای مذهبی و نیروهای ملی است: «۱- ما راه و روش شهداء سی‌ام تیر را در حفظ و صیانت استقلال و حق حاکمیت ملی تأیید و ادامه خواهیم داد. ۲- حکومت ملی دکتر مصدق مورد کمال پشتیبانی و حمایت صمیمانه مردم خراسان است و تا سرحدّ جانبازی و فداکاری از آن نگهداری خواهد شد. ۳- اقدام شرافتمندانه و تاریخی نمایندگان شجاع فراکسیون نهضت ملی و سایر نمایندگان مستعفی مورد تقدیر و حق شناسی مردم خراسان است. ۴- رفراندوم را دربارهٔ تأیید روش حکومت ملی دکتر مصدق و انحلال مجلس شورا را که متأسفانه برای اقلیت در پناه مصونیت پارلمانی پایگاه ضدملی شده است خواهانیم. ۵- [مجازات] مسببین فاجعهٔ سی‌ام تیر^{۸۶} و قیام کنندگان علیه نهضت ملی و مسببین نهم اسفند^{۸۷} و قاتلین افشارطوس را هر چه زودتر خواستاریم.

۶- تسریع در اصلاح برنامه‌های فرهنگی و تعمیم تعالیم دینی در مدارس و تشدید اساس دیانت و مذهب جعفری در کلیه شئون مملکتی و تکمیل برنامه‌های اقتصادی و تأمین حقوق کارگران و اصلاح دستگاه دادگستری و ضابطین عدلیه خواست منطقی ماست.^{۸۸}

ساواک، مترصد عابدزاده

«نامبرده به نام قرآن، حوزه‌های متعددی^{۸۹} دارد که مخارج زیادی می‌کند. معلوم نیست این شخص با کمی بضاعت این همه مخارج را از کجا تأمین می‌کند.»^{۹۰}

جزئیات گزارش‌های تهیه شده توسط رکن ۲ رژیم در نیمه دوم سال ۱۳۳۳ نشان می‌دهد که گزارشها در این ایام با دقت بیشتری تهیه شده است: «در شب ۳۳/۷/۱۶ [عابدزاده] در یکی از حوزه‌های خود در حالی که در روی منبر در مورد دین اسلام صحبت می‌کرده اظهار داشته است که ریشه دین مبین اسلام در زمان اعلی حضرت فقید صدمه زیادی دیده است. از طرفی مشارالیه [عابدزاده] با بودجه هنگفت^{۹۱} مشغول کار و کانون نشر حقایق نیز با او همکاری می‌کند. علی‌هذا دستور فرمایید موضوع را جدائاً تحت تعقیب قرار داده و چگونگی را مبسوط به ستاد ارتش گزارش نمایند.»^{۹۲}

۱۳۰

«مشارالیه» که بودجه هنگفت در اختیار دارد عابدزاده است: «در مشهد با شغل آینه‌سازی و خرید و فروش شیشه در سال ۱۳۱۹ دارای سرمایه شده و سپس با خرید حلبهای خالی که پس از چندی قیمت حلبها ترقی کرده آنها [را] به قیمت بیشتری فروخته و یک ماشین حلب‌بری تهیه و شروع به کار نموده و انجمن پیروان قرآن را تشکیل و امسال چهاردهمین سال تأسیس انجمن مزبور می‌باشد.»^{۹۳}

در این قبیل گزارشها پیشرفت پروژه‌های مذهبی عابدزاده نیز تعقیب شده است: «تاکنون [۱۳۳۳] سه ساختمان به نام ۱- مهدیه مرکز انجمن پیروان قرآن ۲- بنای عسکریه ۳- جوادیه که قریب به اتمام است، بنا نموده است.»^{۹۴}

و نیز تعداد و هزینه تحصیل دانش‌آموزان: «قریب ششصد نفر اطفال از طبقات مختلف در مهدیه و عسکریه مشغول تحصیل علوم قدیمه و جدیده می‌باشند و مخارج آنها نیز از طرف کارمندان انجمن [پیروان قرآن] پرداخت می‌شود.» یا شیوه‌های تأمین هزینه برای احداث یا اداره: «در مورد ساختمانهای جوادیه و مهدیه و عسکریه چکهای هزار ریالی و ده هزار ریالی که شبیه به قرضه ملی می‌باشد تهیه و پیروان انجمن که بیشتر آنها بازاریها و یا هر کس که مایل باشد گرفته و با وجوه جمع‌آوری شده بنای مذکور تاکنون ساخته شده است و به علاوه بعضی از اولیاء دانشجویان^{۹۵} ماهیانه در حدود ۱۵۰ ریال به نام شهریه پرداخت می‌کنند.»^{۹۶}

یکی - دو سال بعد دو خیر نیشابوری با الگوبرداری از مهدیه مرحوم عابدزاده تصمیم به احداث مهدیه ای در نیشابور می گیرند: «عابدزاده» در روز ۳۵/۶/۷ با دو نفر همراهان جهت ساختمان مهدیه ای در نیشابور به شهرستان مزبور عزیمت و به دنبال او قریب به دویست نفر از افراد جمعیت [پیروان قرآن] به نیشابور می روند. مشارالیه در منزل حاجی ذکایی سکونت و در مسجد جامع نیشابور مجلس جشنی برپا می نماید. حاجی ذکائی و حاجی معمارباشی هر یک ، یک قطعه زمین به منظور کمک به انجام هدف ساختمان مورد نظر اهدا می نمایند.»^{۹۷}

«رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی» که از شیوه های تأمین بودجه عابدزاده سردر نمی آورد احتمال می دهد که «شاید از منابع خارجی و جوهری دریافت می کند.»^{۹۸} بویژه آنکه از عزم عابدزاده برای احداث حسینیه ای در کربلا نیز با خبرند: «ساختمان حسینیه ای نیز در کربلا شروع کرده» که به علت خرابی نقشه و تمام شدن اعتبار به تأخیر افتاده است.»^{۹۹}

سال ۱۳۳۶ رژیم مستأصل در برابر فعالیت زنجیره ای عابدزاده همراه با نفوذ در جامعه متدینین بویژه بازاریها تصمیم به تشکل تراشی در برابر عابدزاده و خنثی کردن اقدامات وی می گیرد. در گزارش ۱ - م مورخ ۱۳۳۶/۱/۵ به بختیار رئیس ساواک ، مأمور این گونه کسب تکلیف می کند: «چون ماه رمضان نزدیک است و قطعاً هم انجمن پیروان قرآن و سایر دستجات وابسته به آن فعالیت هایی خواهند کرد اگر قرار است ما هم مجالس روضه خوانی داشته باشیم اوامر ابلاغ خواهید فرمود زیرا در سال گذشته بنا به دستور آقای رام مجلس روضه در سه محل تشکیل بوده است.»^{۱۰۰} وی که به اتفاق مزدوران همراهش وظیفه تضعیف تشکلهای عابدزاده را برعهده داشته به دلیل نفوذ عابدزاده حتی میان رؤسای ادارات ، در این گزارش اظهار ناکامی و یأس می کند: «هر چه این جانب و افراد گروه تبلیغات^{۱۰۱} در سال برای تضعیف انجمن پیروان قرآن که [از] دستجات ضد درباری است زحمت می کشیم متأسفانه شرکت رؤسای ادارات آن را از بین می برد.»

تخریب شخصیت

رژیم به ناچار تصمیم می گیرد شخصیت مرحوم عابدزاده را ترور و وی را از صحنه سیاسی حذف کند. از جمله اقدامات آنان ، طرح حساب شده ای است که در آن حتی جزئیات اجرایی نیز معین می شود: «چون این قبیل افراد با تظاهر به فاصله گرفتن از مراجع دولتی و در پناه تظاهر به بازاریهای ملی دکان خود را رونق می دهند بدواً موجبات ملاقاتهای متوالی عابدزاده (که تاکنون به کلی از انجام نظایر آن اجتناب ورزیده است) با رئوس دولتی (به طوری که جلب نظر اطرافیان او را نموده و آنها را مشکوک بسازد) فراهم گردد.» در این «اخذ تصمیم و اقداماتی که با حضور استاندار و

رئیس اداره ساواک مشهد پیش بینی و انجام گردید»، مقرر می شود که وی به ملاقات استاندار کاشاننده شود: «در نتیجه اقدامات معموله، مشارالیه یکشنبه ۱۰/۲۳ و پنجشنبه ۱۰/۲۷/۱۳۳۵] شخصاً دو نوبت به ملاقات استاندار به محل استانداری رفته و با تمهیدی که شده ملاقاتهای او با استاندار و رئیس شهربانی تکرار خواهد شد.» در پایان این طرح که نظر به عبارت «یک نسخه برای ساواک مشهد فرستاده شود که دنبال نمایند» احتمالاً در تهران آماده شده، «نتیجه» گرفته اند که: «چنانچه استاندار خراسان و ساواک مشهد با تدبیر و مهارت و ورزیدگی کامل، تمام مراحل طرح مزبور را به طور منظم و دقیق و طبیعی عمل نمایند پیش بینی می شود که نتیجه مطلوب و مورد نظر گرفته خواهد شد.»^{۱۰۲}

بنا به سندی دیگر، قرار بوده «موجباتی فراهم شود که اذهان مردم وی را مربوط به دستگاههای دولتی دانسته و جیره خوار دولت محسوب گردد.» بنا به طراحی ساواک قرار می شود: «از ماه رمضان استفاده کرده به وسیله وعاظ مطالبی درباره چگونگی تشکیلات این جمعیت [پیروان قرآن] و اینکه این پولهای گزاف از کجا و به چه وسیله فراهم می شود بیان و موجبات بدبینی و سوءظن مردم درباره این سازمان بیش از پیش فراهم گردد.» حتی پیش بینی می شود که «چنانچه مقدور باشد از طریق مقامات قضایی بر علیه وی اعلام جرم گردد.»

۱۳۲

طرح ساواک کامل بود و در آن تکلیف دستگیری و شیوه در اختیار گرفتن اماکن تأسیس شده توسط عابدزاده نیز معلوم شده بود: «چنانچه نامبرده تحت عنوان خاصی یا به وسیله اشخاص به تهران دعوت شده و در مرکز موجبات بازداشت وی فراهم گردد اصلاح است.» و در مورد اماکن، با توجه به دستگیری در تهران و بی خبر ماندن مردم و فعالین مذهبی و سیاسی: «بدون اینکه عکس العملی از طرف طرفداران وی بشود به خوبی می توان کلیه اماکن و محلهایی که متعلق به تشکیلات مزبور می باشد در اختیار گرفته و برای اینکه در انظار عموم این اقدام دولت مخالفت با مذهب تلقی نگردد بلافاصله این محلها تحویل سایر جمعیتهای مذهبی شده و مراسم سوگواری و مذهبی انجام شده و در این محلها به وسیله وعاظ حقیقت امر برای مردم روشن گردد. در مورد مدرسه عسکریه این جمعیت که محصلین مشغول تحصیل هستند عیناً بدون اینکه تغییری در وضع آن داده شود در اختیار فرهنگ قرار گرفته و موجبات ادامه تحصیل محصلین طبق برنامه فرهنگی با رعایت قواعد مذهبی و تدریس زبان عربی و شرعیات فراهم گردد.»^{۱۰۳}

از اسناد چنین بر می آید که فعالیتهای عابدزاده حتی شخص شاه را نیز نگران کرده بود؛ چرا که در پی طرح تخریب شخصیتی عابدزاده، این نامه به دفتر شاه می رسد: «به استحضار می رساند با بررسیهایی که به عمل آمده اقداماتی در جریان است که پس از مدتی عملیات شخص یاد شده بالا به کلی خنثی خواهد شد. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - سرلشکر بختیار.»^{۱۰۴}

طبق نقشه، عابدزاده دستگیر می‌شود. در تابستان ۱۳۳۶ رهبری نهضت مقاومت ملی، جزوه مهمی درباره نفت و قراردادهای خاتمانه جدیدی که شاه بسته بود منتشر ساخت. سحرگاهی، تنی چند از اعضای هسته اصلی نهضت مقاومت را در مشهد دستگیر کردند. جلال‌الدین فارسی از فعالین سیاسی آن سالها چند تن از دستگیرشدگان را چنین یاد می‌کند: «استاد محمدتقی شریعتی و یگانه پسرشان - علی شریعتی که دانشجوی دانشکده ادبیات مشهد بود - مرحوم حاجی عابدزاده مؤسس انجمن پیروان قرآن که از محبوبیت بالایی در میان توده مردم برخوردار بود،...»^{۱۰۵}

عبدالرضا غنیان^{۱۰۶} در یادآوری خاطرات آن روزها می‌گوید: نیروهای ساواک می‌خواستند از دیوار خانه‌اش بالا بروند ولی ضابطی (از مأموران ساواک وقت) گفته بود: خودم می‌گیرم. صبح رفته بودم خانه‌اش و در زده بود رفته بود تو. حاجی برایش چایی آورده بود. او هم گفته بود حاجی آقا می‌خواهیم بزودی با هم برویم مسافرت. بغچه‌ای چیزی لازم داری بردار با هم برویم. حاجی هم که فهمیده بود همراهش رفت به ارتش. آن وقتها در مشهد زندان نبود.

۱۳۳

طاہر احمدزاده می‌گوید: «ما خبردار شدیم عابدزاده را می‌آورند. آن طرف سالن بودیم. هوا سرد بود. برایش یک والور فرستادیم. والور را قبول نمی‌کرد. بعد غذا برایش فرستادیم، قبول نمی‌کرد. داد زدیم به آن مأمور زندان گفتیم: آقا بگو شخصی و حلال است بخورد.^{۱۰۷} شخص یادشده بالا به اتهام تحریض مردم به ارتکاب جنحه و جنایت بر علیه مصالح داخلی و خارجی کشور در روز ۱۳۳۶/۹/۶ در مشهد دستگیر و به مرکز اعزام گردیده است.»^{۱۰۸}

در پی دستگیری مرحوم عابدزاده، تلاشهایی از ناحیه علما و مذهبیین برای آزادی وی آغاز می‌شود که شاخص تر از همه نامه حضرت آیت الله سیدعبدالله شیرازی (ره) است. ایشان که در آن هنگام به نجف اشرف مشرف شده بود در نامه‌ای به نخست وزیر وقت - حسین علا - می‌نویسند: «بر حسب اخبار عده‌ای جناب حاجی عابدزاده را از مشهد مقدس حرکت داده‌اند و در طهران محبوس یا توقیف‌اند. خیلی عجیب است. قطع نظر از مقام دیانت امروزه این اشخاص که حافظ دیانت خود و سعی می‌کنند در حفظ عقائد و دیانت مردم مقابل این سیل بنیان کن که متوجه عموم دیانات و ممالک است باید اولیاء امور قردردانی از آنها نمایند بلکه مساعدت کنند نه عکس باشد. مأمول آنکه بزودی امر خلاصی ایشان را صادر فرمایید که رفع نگرانی حقیر و دیگران و موجب تشکر شود.»^{۱۰۹}

چند روز بعد در یکی از گزارشهای رئیس اداره یکم اداره کل ساواک چنین می‌آید: «با توجه به گزارش دکتر فروزین و نظریه بازجویی نامبرده و اوضاع و احوال متهم که شخصی است مطیع و

حاضر است در هر نقطه‌ای که تعیین شود زندگی کند به نظر این اداره بهتر است فعلاً متهم مزبور با تبدیل قرار از زندان آزاد و در تهران تحت نظر سازمان قرار گیرد.^{۱۱۰} و در ۳۶/۱۲/۱۳: «علی اصغر چراغچی باشی مشهور به عابدزاده که از تاریخ ۳۶/۹/۷ طبق قرار بازپرس شعبه ۷ دادستانی ارتش بازداشت شده و روز ۳۶/۱۲/۱۳ قرار بازداشت به قرار آزادی به قید التزام عدم خروج از حوزه قضایی تهران تبدیل گردیده است فعلاً در مسافر خانه اعیان در بازارچه مروی [تهران] سکونت دارد.» البته پس از مذاکره با آرشام رئیس ساواک خراسان «مراجعت مجدد نامبرده را [به مشهد] فعلاً مصلحت نمی دانند.»^{۱۱۱}

عابدزاده پس از آنکه شش ماه تحت کنترل ساواک در تهران می ماند اجازه بازگشت به مشهد می یابد. تیمور بختیار رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور در توضیحی برای شاه می نویسد: «مراجعت مشارالیه به مشهد در اجرای اوامر جهان مطاع ملوکانه بوده ولی اجازه تشکیل هیچ گونه مجمعی به وی داده نشده است.»^{۱۱۲} و در ابلاغیه‌ای برای توجیه عوامل ساواک در خصوص ورود عابدزاده می آورد: «از پیشگاه مبارک ملوکانه استدعا شد اجازه فرمایند عابدزاده به مشهد برود. مراتب مورد تصویب ذات اقدس شاهانه قرار گرفت که به نامبرده ابلاغ گردید. از لحاظ اینکه موقع ورود نامبرده به مشهد تظاهرات یا استقبالی نشود مشارالیه روز ۱۴ جاری با قطار عزیمت و در نیشابور پیاده شده و سیله اتوبوس بقیه راه را طی می نماید که در موقع شب بدون اینکه کسی مطلع گردد به مشهد وارد شود. ضمناً در مرکز مذاکره گردیده برای تحیب و استفاده از وجود او به نفع مصالح کشور با وی نزدیک شوید.»^{۱۱۳}

چنان که طراحی شده بود «عابدزاده شب شانزده جاری به مشهد وارد [شد و] هیچ گونه تظاهر و استقبالی صورت نگرفت.»^{۱۱۴}

۱۳۴

فترت نسبی تافوت

در مدتی که عابدزاده دوره حبس را تحمل می کرد مؤسسات مربوط به وی خاصه مهدیه به همت شاگردانش به فعالیت خود ادامه می داد. اما خبرهایی که از زندان می رسید به تدریج از نفوذ و وجاهت وی می کاست. حیدر رحیم پور از غدی می گوید: «به ما گفته بودند که عابدزاده در زندان خودش را باخته.» خود او - با بدبینی نسبت به همه و حتی شاید دوستان - گفته بود: «همه مال خودشان هستند.» در یکی از ملاقاتها به یکی از دوستانش گفته بود: «ما که رُفُوزَه رَفْتِم.»^{۱۱۵} چنین به نظر می رسد که رژیم نیز به استفاده از ظرفیتهای او و تأثیرگذاری اش بر تحولات سیاسی - اجتماعی مرتبط با مذهبیون و بازاریها به نفع خود امیدوار بود. با آنکه در تاریخ ۳۷/۶/۱۳ تیمور بختیار در نامه‌ای به شاه اعلام کرده بود که «اجازه تشکیل هیچ گونه مجمعی

به وی داده نشده است» در سند دیگری^{۱۱۶} به تاریخ ۳/۸/۳۷ معلوم می شود که «[شاه] مقرر فرمودند معلوم فرمایند در ضمن مراجعت عابدزاده به مشهد اجازه تشکیل مجمع پیروان قرآن مجدداً به مشارالیه داده شده است یا خیر. نتیجه را اعلام فرمایید تا به شرف عرض برسد.» این در حالی است که پیش تر ساواک مأمور شده بود «برای تحیب و استفاده از وجود او به نفع مصالح کشور با وی نزدیک» شود.

از سویی «تیپهایی که او جذب کرده بود وقتی با مسائل دیگر آشنا می شدند توقعات دیگری داشتند که آن توقعات را عابدزاده نمی توانست برآورده کند، یعنی سواد و معلومات اجتماعی، سیاسی و دینی عمیق نداشت و لذا بعدها که از جمعیتهای مؤتلفه کنار کشید بعضی از بهترین افرادی که اطراف آقای عابدزاده بودند از او کنار کشیدند، به خصوص بعد از موضع گیریهایی که ایشان به دلایلی [بعد از دستگیری در سال ۱۳۳۶] انجام داد.»^{۱۱۷} محافظه کاری ذاتی وی، پس از دوره زندان تشدید شد. بنا به اظهار فاطمه عابدزاده، دختر آن مرحوم، حتی فعالیتهای مذهبی و آموزشی وی که زمینه عمده تلاشش در دوره بیست ساله ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۷ به نظر می رسد از سال ۴۲ رو به افول گذاشت: «دولت مشکل تراشی می کرد. ایشان هم خیلی دوست نداشتند پایبند دولت شوند و کارهای سیاسی و غیرقانونی دوست نداشتند.»^{۱۱۸}

۱۳۵

بعید نیست که روی آوردن عابدزاده در محدوده زمانی سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۷ به فعالیت در مؤسسات خیریه مذهبی و آموزشی - که عمدتاً هم توسط خود او پایه گذاری شده بود - مبتنی بر نوعی تغییر روش در فعالیت و مبارزه نیز باشد. او که تا پیش از سال ۱۳۳۷ توانسته بود ذهن شخص اول رژیم یعنی محمدرضا پهلوی را مشغول خود کند و مسئله وی نیز باشد، دیگر به این نتیجه رسیده بود که «همه مال خودشان هستند.» وی چراغ مؤسسات مزبور را علیرغم همه مانع تراشیهای دولت تا حدود سال ۱۳۵۵ روشن نگه داشت و کوشید در همه صحنه هایی که اسلام نیازمند مدافع بود حاضر باشد. گرچه این حضور به تشخیص گذشته و در سطح رهبری حرکتها در مشهد نمی نمود اما در آن حد بود که قول مورد اشاره از آقای محمدرضا حکیمی در ابتدای این مقال را بتوان پذیرفت: حاج علی اصغر عابدزاده خراسانی - در فاصله سی سال از حدود سال ۱۳۲۷ ش. تا آغاز انقلاب که بیمار شد - از رجال دینی برجسته و فعال خراسان است.

چنان که خانواده مرحوم عابدزاده می گوید تألمات شدید وی در زلزله طبس و تلفات سنگین آن و نیز کشتارهای ایام انقلاب سبب بروز و تشدید ناراحتی قلبی در ایشان گردید؛ «خیلی حساس بودند و رقت قلب داشتند. همین که می شنیدند کسی اتفاقی برایش افتاده بی نهایت متأثر می شدند و همین اتفاقات سبب سگته ایشان شد.» سگته اول دهم دیماه ۵۷ پس از شنیدن خبر

آتش سوزی در زندان زنان؛ «در راه پیمایی بوده اند که این خبر را بهشان می دهند.» و به روایتی: «پس از اطلاع از شهادت شماری از بانوان در روز دهم دیماه و له شدن پیکرهای آنان زیر شنی تانکها^{۱۹} و سکنه دوم، دو ماه بعد همراه با زمین خوردن و شکسته شدن پا.»^{۲۰} عابدزاده حافظه خود را از دست می دهد.^{۲۱} شکستگی پا و زخمهای کمر نیز مزید بر علت می شوند تا وی مدتی در بیمارستان معلولین - محل نگهداری کم توانان جسمی و ذهنی - بستری شود. جسم ناتوان وی به مدت هشت سال با نیمه جانی که از وی باقی مانده زنده می ماند اما دیگر عابدزاده از آن همه تلاش و تقلاهای سالهای سلامت جدا می ماند.

مرحوم عابدزاده قبلاً به طور شفاهی گفته بودند: «اگر دولت وقت مانع نشد مرا همان جایی که [در سرداب مهدیه] ساخته ام دفن کنید.» پس از فوت در سال ۱۳۶۵، مردم شهر مقدس مشهد پیکر او را با تشییعی شکوهمند به حرم مطهر می برند و طواف می دهند و پس از ادای مراسم مذهبی جنازه را در بنای مهدیه [جنب باغ نادری] در قبری که سالها پیش در سردابی، جلو ایوان رو به قبله مهدیه برای خود آماده کرده بوده (و گفته می شد شبها در آن به نماز و راز و نیاز می پرداخته) به خاک می سپارند.^{۲۲}

پانوشتها:

- ۱- فاطمه عابدزاده، دختر سوم مرحوم، در مصاحبه ۱۳۸۴/۳/۲۲.
- ۲- ر.ک: حکیمی، محمدرضا، عقل سرخ، ج اول، قم، دلیل ما، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۸۸.
- ۳- شهریه تحصیل و احیاناً حق تدریس.
- ۴- فاطمه عابدزاده.
- ۵- حاج علی اصغر عابدیان، از دوستان و همراهان بسیار نزدیک مرحوم در فعالیتهای دینی، در مصاحبه ۱۳۸۴/۲/۲۶.
- ۶- فاطمه عابدزاده.
- ۷- عقل سرخ، ص ۱۸۸.
- ۸- «الآن هم آیت الله غروی و پسرانشان درهمین امورند. البته بیشتر در کار سردفتری در تهران و مشهد بودند.» (فاطمه عابدزاده).
- ۹- فاطمه و سکینه عابدزاده، ۱۳۸۴/۳/۲۲.
- ۱۰- فاطمه عابدزاده.
- ۱۱- سکینه عابدزاده، دختر اول مرحوم، ۸۴/۳/۲۲.
- ۱۲- فاطمه عابدزاده.

- ۱۳- بیوگرافی تنظیم شده، بی تاریخ، در: پرونده انفرادی علی اصغر عابدزاده خراسانی، مضبوط در آرشیو اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ از این پس با نام «پرونده انفرادی» یاد خواهد شد.
- ۱۴- عقل سرخ، ص ۱۸۸.
- ۱۵- «حاج علی اصغر عابدزاده را باید از نظر فعالیتهای دینی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی (نه در مقامات بالای علمی و حضور در شناختههای مترقی زمانی) یکی از رجال بزرگ دینی و اجتماعی خراسان در نیمه اول قرن چهاردهم هجری دانست.» (عقل سرخ، ص ۱۹۳).
- ۱۶- فاطمه عابدزاده.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- عقل سرخ، ص ۱۹۲. البته همان طور که دختر مرحوم، فاطمه عابدزاده یادآور می شود «علویه» در مطهری شمالی احداث شده است.
- ۱۹- فاطمه عابدزاده.
- ۲۰- محمدرضا حکیمی در ادامه این قول، درمانگاه جوادالائمه امروز مشهد در نزدیکی جوادیه را شکل امروزی جوادیه می داند، در حالی که درمانگاه را سالها بعد کسان دیگری ساخته اند.
- ۲۱- عقل سرخ، ص ۱۹۵.
- ۲۲- اغلب ملازم حاجی بود و بدون هرگونه ریا، کارهای محوله را انجام می داد.
- ۲۳- در بنای عسکریه کلاسهای ابتدایی دایر کرده بود.
- ۲۴- عقل سرخ، ص ۱۹۳.
- ۲۵- سکینه عابدزاده.
- ۲۶- فاطمه عابدزاده.
- ۲۷- عقل سرخ، ص ۱۸۸.
- ۲۸- سکینه عابدزاده.
- ۲۹- فاطمه عابدزاده.
- ۳۰- «بعد به قدری که آنجا نماز خوانده بودند و شبها تا صبح بیدار بودند مریض شده بودند که دیگر نگذاشتند آنجا بروند و پله های سرداب را بستند تا وقتی که فوت کردند و قبرشان [همان سرداب] آماده بود.» (فاطمه عابدزاده).
- ۳۱- عقل سرخ، ص ۱۹۲.
- ۳۲- سکینه عابدزاده.
- ۳۳- عقل سرخ، صص ۱۸۸ و ۱۸۹.
- ۳۴- متوفای ۱۳۷۰ شمسی، از شخصیت‌های دینی محترم و متعهد مشهد مقدس و از امنای آستان قدس رضوی پس از انقلاب اسلامی.
- ۳۵- عقل سرخ، ص ۱۸۹.
- ۳۶- وی در نخستین سالهای پس از پیروزی انقلاب [توسط عوامل گروه تروریستی سازمان مجاهدین خلق، مشهور به «منافقین»] به شهادت رسید. (عقل سرخ، صص ۱۸۹ و ۱۹۰).
- ۳۷- عقل سرخ، ص ۱۸۹.
- ۳۸- آقای محمدرضا حکیمی، حاج شیخ محمود حلبی (م: ۱۳۷۶ ش)، محمدتقی شریعتی (م: ۱۳۶۸) و حاج علی اصغر عابدزاده (م: ۱۳۶۵ ش) را سه رهبر این ائتلاف اعلام می کند. (عقل سرخ، صص ۱۹۰ و ۱۹۱).

- ۳۹- فاطمه عابدزاده .
- ۴۰- حاج علی اصغر عابدیان .
- ۴۱- فاطمه عابدزاده .
- ۴۲- نگارنده در مقاله ای دیگر فعالیت‌های فاطمیه مشهد را به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد داد.
- ۴۳- جعفریان ، رسول ، جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی) سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ ، چ پنجم ، تهران ، مرکز اسناد انقلاب اسلامی - پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ، پاییز ۱۳۸۳ ، ص ۱۰۶ .
- ۴۴- منصوری ، پروین ، تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی ، چ اول ، تهران ، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ، تابستان ۱۳۸۴ ، ص ۵۹ . به نقل از: مصاحبه با حیدر رحیم پور (۱۳۶۹/۱۰/۴) آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی ، بازیابی ۱۸۸۵۷ .
- ۴۵- عقل سرخ ، ص ۱۸۸ .
- ۴۶- پرونده انفرادی ، بیوگرافی عابدزاده در اداره یکم از اداره کل سوم ساواک .
- ۴۷- جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران ، ص ۱۰۶ .
- ۴۸- فاطمه عابدزاده .
- ۴۹- ر.ک: جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران ، صص ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۵۳۷ . (البته آقای رسول جعفریان در این فعالیت از چهره هایی چون شیخ محمود حلبی و آیت الله نوغانی نیز نام می برد. (ص ۳۷۱).
- حجت الاسلام شیخ محمود زاکری زاده (تولایی) مشهور به حلبی ، از وعظ مشهور خراسان بود و پس از شهریور ۱۳۲۰ از روحانیون سرشناس مشهد به حساب می آمد. در جریان انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی و نیز در حمایت از آیت الله کاشانی در جریان نهضت ملی نفت کوشا بود. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد از سیاست کناره گرفت و انجمنی به نام انجمن حجتیه را در مشهد تأسیس کرد. آیت الله حاج آقا مهدی نوغانی از علما و مدرسان معاصر مشهد است . وی در سال ۱۳۴۵ ه. ق. در مشهد متولد شد و پس از خواندن دروس جدید ، به تحصیل علوم دینی پرداخت و ادبیات را از آقای ادیب ثانی فرا گرفت . او از محضر آیات به خصوص آیت الله میلانی استفاده کامل نمود و از مبانی اصول و فقه ایشان بهره مند گردید . بعد از انقلاب از مدرسان بنام مشهد شد و به اقامه جماعت و تفسیر قرآن و بیان مبانی اعتقادی و دروس اخلاقی پرداخت . (تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی ، صص ۲۹۸ و ۳۰۲).
- ۵۰- ر.ک: تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی ، ص ۶۰ .
- ۵۱- پرونده انفرادی .
- ۵۲- تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی ، ص ۵۸ .
- ۵۳- به سال ۱۲۸۶ ه. ش در دهستان مزینان در خانواده ای روحانی متولد شد . تحصیلات مقدماتی حوزوی را در مزینان نزد پدر و عموش به اتمام رسانید . در هفده سالگی برای ادامه تحصیل به مشهد مهاجرت کرد و نزد اساتیدی چون شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری ، حاج میرزا احمد مدرس ، حاج شیخ هاشم قزوینی و حاج شیخ کاظم دامغانی مشغول به تحصیل شد . پس از مدتی که مدارس قدیم به دستور رضا شاه برچیده شد ، به منظور تربیت نسل جوان و تبلیغ اسلام به فعالیت‌های فرهنگی پرداخت . به استخدام فرهنگ نیز درآمد و در مدارسی مانند ابن یمین ، فردوسی ، شرافت و فیوضات به تدریس مشغول شد . پس از چندی ، دانش آموزان تحت تأثیر تعلیمات و سخنان او قرار گرفتند و تمایل خود را به ایجاد کلاسهای خارج از مدرسه اظهار داشتند . این امر باعث شد تا پایه های کانون نشر حقایق اسلامی ریخته شود . در کنار فعالیت‌های مذهبی - فرهنگی کانون ، وی به فعالیت‌های سیاسی نیز می پرداخت . او به حمایت از نهضت ملی شدن نفت

برخاست و پس از کودتا از گروههای سیاسی معارض نظام شاه نیز حمایت کرد. در سال ۱۳۳۶ و نیز در سال ۱۳۵۲ دستگیر و زندانی شد. در سال ۱۳۴۲ به تهران مراجعت کرد و در حسینیه ارشاد به فعالیتهای فرهنگی - مذهبی ادامه داد و بالاخره با تربیت فرزندش علی شریعتی عقاید خود را به طور گسترده تری به نسل بعدی منتقل نمود. تألیفاتی همچون تفسیر نوین، وحی و نبوت، خلافت و ولایت (ع) شاهد رسالت مهدی (عج) موعود امم از او به جای مانده است. وی در فروردین ۱۳۶۶ دارفانی را وداع گفت. (تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلام، صص ۲۹۰ و ۲۹۱).

۵۴- تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۵۵- همان، ص ۱۴۰.

۵۶- همان، ص ۶۰.

۵۷- همان، صص ۵۸ و ۵۹.

۵۸- همان، ص ۶۱.

۵۹- همان، صص ۱۳۸ و ۱۴۰.

۶۰- طاهر احمدزاده هروی به سال ۱۳۰۰! ش در خانواده‌ای مذهبی اهل مشهد متولد شد. تحصیلات خود را تا دیپلم (در سال ۱۳۱۹) ادامه داد، اما با وجود استعداد و توصیه‌ی دبیران دبیرستان به علت مشکلات خانوادگی از ادامه‌ی تحصیل محروم ماند. با آغاز جنگ جهانی دوم و آشنایی با محمدتقی شریعتی، مرحله‌ی نوینی در زندگی وی آغاز شد. همکاری وی در فعالیتهای فرهنگی کانون تا سال ۱۳۲۹ به طور مستمر ادامه داشت تا اینکه نهضت ملی نفت آغاز شد و وی پس از کودتای ۱۳۳۲ به سازماندهی نهضت مقاومت ملی خراسان پرداخت. در سال ۱۳۳۶ به همراه دیگر اعضای کانون نشر حقایق اسلامی به اتهام فعالیتهای نهضت مقاومت ملی دستگیر و با هواپیما از مشهد به تهران فرستاده شد و به زندان قزل قلعه منتقل گردید.

احمدزاده در جریان چند دستگیری سه سال در زندان به سر برد. آخرین بار به دنبال فعالیتهای مستمر سیاسی، رژیم شاه او را به اتهام این اقدامات در مهرماه ۱۳۵۰ به ده سال زندان محکوم کرد. همان سال در حالی که در زندان به سر می برد، دو تن از فرزندانش، مسعود و مجید (تئوریسین فداییان خلق) اعدام شدند.

احمدزاده سال ۱۳۵۷ پس از آزادی از زندان به سمت استانداری خراسان منصوب شد اما در تلاطمهای سیاسی سال ۱۳۶۰ به اتهام اقدامات ضدامنیتی دستگیر و به مدت پنج سال (تا سال ۱۳۶۵) در زندان به سر برد و پس از آن به کشاورزی پرداخت. (تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، صص ۲۸۳ و ۲۸۴).

۶۱- و معمولاً شیرفروه‌ای، بنا به قولی دیگر.

۶۲- تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، ص ۵۹.

۶۳- جمعیت‌های مذهبی فعال در دهه ۱۳۲۰ عموماً رویکرد ایدئولوژیک به دین داشتند و تا حدودی از انسجام و تشکیلات منظم برخوردار بودند. اولین جمعیت از این نوع که در نیمه اول دهه ۲۰ مشغول به فعالیت شد انجمن تبلیغات اسلامی نام داشت؛ جمعیتی که با شیوه‌ای نوین و تحت رهبری فردی غیرروحانی قبل از تأسیس کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد به فعالیت مشغول شد. انجمن تبلیغات اسلامی شعبه‌ای از انجمن مرکزی در تهران بود که به دست عنایت‌الله شهاب پور تأسیس گردید. شهاب پور جوانی تحصیل کرده و دارای علایق مذهبی بود. وی دکترای حقوق داشت و به وکالت در دادگستری مشغول بود. به زبان فرانسه مسلط و به زبان آلمانی آشنایی مختصری داشت و فاقد اطلاعات اسلامی و حوزوی بود. از نظر تشکیلاتی بسیار جدی می نمود و در ایجاد تشکیلات منظم و قاعده مند توانا بود. در انجمن جلسات هفتگی دایر بود و مجله‌ای ماهیانه از سوی مرکز برای اعضا در سراسر کشور و حتی خارج از کشور فرستاده می شد. بین اعضا پیوند اخوت برقرار بود. اسم و آدرس کلیه اعضا در سراسر کشور در اختیار تک تک افراد قرار می گرفت تا در موقع لزوم

- با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. (تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، ص ۶۳).
- ۶۴- حیدر رحیم پور ازغدی در سال ۱۳۱۱ ه. ش در مشهد در خانواده‌ای کاملاً مذهبی به دنیا آمد. در دوران نوجوانی جذب انجمن پیروان قرآن شد و به تحصیل دروس حوزوی نزد مرحوم عابدزاده پرداخت. در سال ۱۳۲۹ ه. ش با ایجاد جریانهای سیاسی در مشهد به همراه انجمن پیروان قرآن به حیطه سیاست گام نهاد. پس از مدتی با کانون همراه بود. در حال حاضر به شغل آزاد مشغول است و یکی از فرزندان ذکور وی [دکتر حسن رحیم پور ازغدی] از نویسندگان و متفکران مذهبی معاصر به حساب می‌آید. (تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، ص ۲۸۸).
- ۶۵- همان، ص ۱۴۴.
- ۶۶- همان، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.
- ۶۷- همان، صص ۱۵۷ و ۱۵۸، به نقل از: طاهر احمدزاده.
- ۶۸- ر.ک: همان، ص ۳۱۳.
- ۶۹- سخن‌ران دیگر محمدتقی شریعتی است.
- ۷۰- پرونده انفرادی، نامه ۳۰/۱۰/۲۱ - ۱/۵۷۵۸ کفیل شهربانی خراسان به فرماندهی لشکر ۸ خراسان.
- ۷۱- همان، نامه ۳۱/۲/۲۷ - ۳/۹۲۳ معاون شهربانی خراسان به فرماندهی لشکر ۸ خراسان.
- ۷۲- همان، نامه ۳۱/۲/۱۳ - ۳/۱۰۲۶ معاون شهربانی خراسان به فرماندهی لشکر ۸ خراسان.
- ۷۳- همان، نامه ۳۱/۲/۱۶ - ۱/۱۰۹۱ کفیل شهربانی خراسان به فرماندهی لشکر ۸ خراسان.
- ۷۴- همان، نامه ۳۱/۲/۱۷ - ۱/۱۱۲۴ کفیل شهربانی خراسان به فرماندهی لشکر ۸ خراسان.
- ۷۵- پرونده انفرادی.
- ۷۶- عقل سرخ، صص ۱۹۶ و ۱۹۷.
- ۷۷- پرونده انفرادی، نامه ۳۵۶۶۳۱/۵/۵ معاون شهربانی خراسان به فرماندهی لشکر ۸ خراسان.
- ۷۸- در دوره نخست وزیری مصدق وی مدتی را در حبس گذرانده است.
- ۷۹- در دوره نخست وزیری مصدق وی مدتی را در حبس گذرانده است.
- ۸۰- پرونده انفرادی، نامه ۳۱/۱۱/۲۲ - ۵/۹۸۵ رئیس شهربانی خراسان به فرماندهی لشکر ۸ خراسان.
- ۸۱- فارسی، جلال الدین، زوایای تاریک، ج اول، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، تهران، بهار ۱۳۷۳، ص ۱۳.
- ۸۲- پرونده انفرادی، نامه ۳۲/۱/۱۷ - ۱/۴۸۰ رئیس شهربانی خراسان به استاندار خراسان.
- ۸۳- همان، گزارش مورخ ۳۲/۱/۲۱ رئیس شهربانی خراسان به اداره اطلاعات شهربانی کل کشور.
- ۸۴- همان، ۳۲/۱/۲۳.
- ۸۵- ر.ک: عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج اول، ۳ مجلد، تهران، گفتار - علم، پاییز ۱۳۸۰، ج اول، صص ۱۵۴ - ۱۵۶.
- ۸۶- قیام عمومی در تهران و شهرستانها به رهبری آیت‌الله کاشانی برای سرنگونی دولت قوام و روی کار آوردن مجدد دولت مصدق در سی تیر ۱۳۳۱ که به شهادت عده زیادی منجر شد.
- ۸۷- علی‌الظاهر در نهم اسفند ۳۱ شاه و ثریا پس از مذاکره‌ای چهار ساعته میان مصدق و شاه تصمیم به خروج از کشور می‌گیرند که با دخالت بعضی چهره‌های سیاسی و مذهبی منتفی می‌شود و تهدیداتی متوجه مصدق می‌گردد. بررسی ابعاد این واقعه و زوایا و پیچیدگیهایی که در پس این ظاهر نهفته، نیازمند مجال دیگری است.
- ۸۸- پرونده انفرادی.
- ۸۹- انجمن پیروان قرآن.

- ۹۰- پرونده انفرادی، نامه ۳۳/۹/۱ - ۲۰۲۸۸ رکن ۲ ستاد ارتش به فرماندهی لشکر ۸ خراسان .
- ۹۱- از محل کمک بازاریهای خیر و متمول .
- ۹۲- پرونده انفرادی، نامه ۳۳/۹/۱ - ۲۰۲۸۸ رکن ۲ ستاد ارتش به فرماندهی لشکر ۸ خراسان .
- ۹۳- پرونده انفرادی، نامه ۳۳/۱۱/۹ - ۱۵۸۱۰ رکن ۲ ستاد لشکر ۸ خراسان به ریاست ستاد ارتش (رکن ۲ تهران).
- ۹۴- همان .
- ۹۵- در اصل سند چنین است و اشتباه است چون در بناهای مذکور دانش آموزان تحصیل می کرده اند.
- ۹۶- همان .
- ۹۷- پرونده انفرادی .
- ۹۸- همان، نامه ۳۵/۶/۸، نام رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی به رکن ۲ ارتش .
- ۹۹- همان، گزارش ۳۵/۶/۲۷ - ۹۲۲/ض فرمانده سپاه ۶ خاور به تیمسار ریاست ستاد ارتش .
- ۱۰۰- پرونده انفرادی .
- ۱۰۱- در جایی از این سند وی «یک نفر از افراد مبارزین خراسان» معرفی شده است .
- ۱۰۲- پرونده انفرادی .
- ۱۰۳- همان، نامه ۳۶/۱۱/۲۱ - ۱۱۶/ص ساواک خراسان به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور .
- ۱۰۴- همان، ۳۶/۲/۲۹ - ۲۰۹۳ .
- ۱۰۵- زوایای تاریک، ص ۲۰ .
- ۱۰۶- فرزند حسین، متولد ۱۳۰۱. اصلیت او یزدی است. وی از فعالان مذهبی انجمن پیروان قرآن و مدرسه نواب بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از طرف تولیت آستان قدس به عضویت هیئت امنای آستان قدس رضوی انتخاب شد. (تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، ص ۲۹۲).
- ۱۰۷- تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، ص ۲۰۳ .
- ۱۰۸- پرونده انفرادی، نامه ۱۴۸۵۳۳۶/۹/۷ رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور به دادستانی ارتش .
- ۱۰۹- همان، ۳۶/۱۱/۵ .
- ۱۱۰- همان، ۳۶/۱۱/۲۳ .
- ۱۱۱- پرونده انفرادی .
- ۱۱۲- همان، ۳۷/۶/۱۳ .
- ۱۱۳- همان، ۳۷/۷/۱۴ .
- ۱۱۴- همان، تلگرام آرشام رئیس ساواک خراسان به ریاست ساواک، ۳۷/۷/۱۶ .
- ۱۱۵- تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، صص ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷ .
- ۱۱۶- نامه رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی به بختیار رئیس ساواک، به شمار ۵۱۳ .
- ۱۱۷- تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، صص ۱۴۲ و ۱۴۳، به نقل از: احمدزاده، طاهر .
- ۱۱۸- ۸۴/۳/۲۳ .
- ۱۱۹- عقل سرخ، ص ۱۹۹ .
- ۱۲۰- سکینه عابدزاده، ۸۴/۳/۲۲ .
- ۱۲۱- عقل سرخ، ص ۱۹۹ .
- ۱۲۲- همان .